

Managing Climate Change: Making International Cooperation Efforts Effective

Alireza Koohkan¹
Omid Niasiy²

Abstract

Observing the spread of crises caused by climate change and the ineffectiveness of international efforts, including governments and environmental institutions affiliated to the United Nations and other environmental groups, in attracting the cooperation of governments to deal with climate change and environmental crises over several decades and current challenges of governments with lack of water, drought, flood, change of precipitation and biological patterns have caused the formation of an important issue that questions the reasons for the ineffectiveness of numerous international treaties on climate change. In this regard, in the present study, while addressing this issue, we have tried to answer the question, "How will the international efforts to shape international treaties and get the cooperation of governments to manage climate and weather changes be fruitful?" In this research, while accepting the experimental scientific method, explanatory and prescriptive goals are used, and our research strategy is deductive. The results of this research show that by correcting the scientific agenda and overcoming the limitations of the issue of power and paying attention to the cooperation rate offered in the international structure in accordance with the components defined in the Copenhagen security theory, international actions to deal with climate change will be effective.

Keywords: climate change, management of climate and climate change, environmental crisis, Copenhagen school

¹ Associate Professor of International Relations, faculty member of the Department of International Relations, Allameh Tabatabai University, Iran.

koohkan@atu.ac.ir

² Master of International Relations, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Niasiystu@gmail.com

مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی: نتیجه بخشی تلاش‌های بین‌المللی برای جلب همکاری

علیرضا کوهکن^۱

امید نیاسی^۲

چکیده

مشاهده‌ی گسترش بحران‌های ناشی از تغییرات اقلیمی و ناکارآمدی تلاش‌های بین‌المللی شامل دولت‌ها و نهادهای زیست‌محیطی وابسته به سازمان ملل و سایر گروه‌های حامی محیط‌زیست در جلب همکاری دولت‌ها برای مقابله با تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست‌محیطی در طی چند دهه اخیر و چالش‌های کنونی دولت‌ها با پدیده‌هایی چون کم‌آبی، خشک‌سالی، سیل، تغییر الگوهای بارشی و زیستی موجب شکل‌گیری مسئله‌ی مهمی شده است که دلایل بی‌نتیجه بودن معاهدات متعدد بین‌المللی پیرامون تغییرات اقلیمی را مورد پرسش قرار می‌دهد. در همین راستا در پژوهش حاضر ضمن پرداختن به این مهم تلاش کرده‌ایم به این سؤال که «چگونه تلاش‌های بین‌المللی پیرامون شکل‌دهی به معاهدات بین‌المللی و جلب همکاری دولت‌ها برای مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نتیجه‌بخش خواهد بود؟» پاسخ گوئیم. در این پژوهش ضمن پذیرش رویکرد علمی تجربی از اهداف تبیینی و تجویزی استفاده شده و استراتژی پژوهشی ما قیاسی بوده و گونه‌ی پژوهش نیز بنیادی- کاربردی است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد با اصلاح

^۱ دانشیار روابط بین‌الملل، عضو هیئت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، ایران
koohkan@atu.ac.ir (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

دستور کار علمی و غلبه بر محدودیت‌های مسئله‌ی قدرت و توجه به نرخ همکاری عرضه‌شده در ساختار بین‌المللی مطابق با مؤلفه‌های تعریف‌شده در نظریه امنیتی کپنهاگ، کنش‌های بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی مثمر ثمر خواهد بود.

واژگان کلیدی: تغییرات اقلیمی، مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی، بحران‌های زیست‌محیطی، مکتب کپنهاگ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

تغییرات اقلیمی و آب و هوایی به‌عنوان بارزترین و خطرناک‌ترین جنبه‌ی بحران‌های زیست‌محیطی که جوامع بشری را تهدید می‌کند شناخته می‌شوند. فرایند توسعه‌ی لجام‌گسیخته و سو مدیریت دولت‌ها موجب شد در طی پنجاه سال گذشته شاهد بروز تدریجی پیامدهای مخرب این پدیده باشیم که همین مسئله موجب بروز سلسله واکنش‌های جمعی از طرف دولت‌ها در قالب تلاش‌های بین‌المللی برای یافتن راهکارهایی مشترک برای مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی شد. گزارش فونه که در سال ۱۹۷۱ تنظیم شد رابطه‌ی توسعه و محیط‌زیست را می‌سنجید که مبنای کار کنفرانس سازمان ملل درباره‌ی محیط‌زیست انسانی بود (فرمانفرمایان و کریمی، ۱۳۵۳: ۱۵۰). کنفرانس استکهلم در سال ۱۹۷۲ در واقع ادامه‌ی این کنفرانس محسوب می‌شد که یکی از نتایج عملی آن ایجاد سازمان یونپ بود. خشک‌سالی بزرگ در آفریقا طی سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ توجهات جهانی را به آسیب‌پذیری اقلیم‌ها در برابر تغییرات آب و هوایی و لزوم آمادگی در برابر چنین بحران‌هایی جلب کرد که در پی آن کنفرانسی در سال ۱۹۷۷ در نایروبی کنیا شکل گرفت و ۲۸ دستورالعمل برای نهادهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در نظر گرفته شد تا برای جلوگیری از تخریب زمین به کار ببندند. با این حال این طرح هیچ‌گاه به اجرا درنیامد و قحطی در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ تکرار شد. در طی دهه هشتاد میلادی آزمایش متعدد دانشمندان در پهنه اقیانوس‌ها و سایر مناطق، گرمایش جهانی را تأیید و جهان را با این پدیده بیش‌ازپیش آشنا نمود. نگرانی از گرمایش جهانی و تغییرات اقلیمی و آب و هوایی ناشی از آن منجر به نشست زمین در ریو پایتخت برزیل در سال ۱۹۹۲ شد که سران ۱۵۰ کشور برای امضای موافقت‌نامه‌هایی در آن حضور یافتند. دستاورد مهم این همایش دستور کار ۲۱ بود که یک سند بین‌المللی شفاف و جامع به حساب می‌آمد که مسئولیت‌ها و وظایف دست‌اندرکاران مملکتی، صنایع و حتی افراد عادی را جزء به جزء و به‌وضوح تشریح می‌کرد (دبیر سیاقی، ۱۳۸۳: ۱۷۳-۱۷۵)؛ اما این دستور کار نیز اجرایی نشد. در سال

۱۹۷۷ دول توسعه‌یافته در کیوتو ژاپن جمع شدند تا با توافق بر سر کنترل میزان ورود گازهای گلخانه‌ای به جو زمین، گرمایش جهانی را کنترل کنند. این توافق نیز با رفتار دوگانه برخی کشورها چون آمریکا در پایبندی به مفاد آن مواجه شد و به اهداف خود دست پیدا نکرد (ترابی، ۱۳۸۹: ۷۴۰). بنابراین دولت‌ها در جریان نشست سال ۲۰۰۹ کپنهاگ به این نتیجه رسیدند که پیمان کیوتو قادر به حل مشکلات نخواهد بود و باید راهی متفاوت در پیش گرفت (عسگری، ۱۳۹۶: ۲). پیش گرفتن یک‌راه متفاوت، به توافق سال ۲۰۱۵ پاریس (که در جریان کنفرانسی در قالب ۲۱ امین کنفرانس سالانه متعاهدین کنوانسیون آب و هوایی سازمان ملل برگزار می‌شد) ختم شد که در آن علاوه بر کشورهای توسعه‌یافته، سایر دولت‌ها نیز شرکت داشتند و در جریان آن تلاش شد توافق جدید انعطاف‌پذیر باشد و شرایط کشورهای منفرد را نیز در نظر بگیرد (bodansky, 2016: 3-4). باین‌حال خروج آمریکا از آن با آغاز دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ در آمریکا، این موافقت‌نامه را نیز با بحران درونی مواجه ساخت و موجب شد سایر دولت‌ها نیز با تردید به این توافق نگاه کنند. همچنین طبق گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۱۸ (EGA2018) میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای در سال ۲۰۱۷ بار دیگر روند صعودی در پیش گرفت و سال ۲۰۱۸ رتبه چهارم گرم‌ترین سال را از دهه ۱۸۸۰ به دست آورد (Emissions Gap Report 2018: 1-7).

بنابراین راهکارهای فعلی موجود در جهان برای مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی بزرگی چون تغییرات اقلیمی و آب و هوایی هنوز نتوانسته‌اند به اهداف خود برسند و سرعت پیشرفت این تلاش‌های بین‌المللی با سرعت بروز پیامدهای مخرب تغییرات اقلیمی همسانی ندارد. علاوه بر این اکثر مطالبی که در نقد و بررسی عملکرد این تلاش‌ها که بیشتر در قالب معاهدات بروز می‌یابند نوشته شده، به ساختار داخلی و نوشتاری و جنبه‌ی حقوقی معاهدات می‌پردازند و از پرداختن به زمینه‌ی انجام کنش‌ها در چهارچوب‌های ساختاری محیط که الگوی خاصی از رفتارها را به واحدها تحمیل می‌کند پرهیز کرده‌اند. آنچه در این پژوهش

سعی می‌شود بدان پرداخته شود توجه به همین گپ‌های مطالعاتی است. در همین راستا در این پژوهش تلاش خواهیم کرد به این سؤال که «چگونه تلاش‌های بین‌المللی پیرامون شکل‌دهی به معاهدات بین‌المللی و جلب همکاری دولت‌ها برای مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نتیجه‌بخش خواهد بود؟» پاسخ‌گوییم. فرضیه‌ی پژوهشی ما عبارت است از اینکه: با اصلاح دستور کار علمی و غلبه بر محدودیت‌های مسئله‌ی قدرت و توجه به نرخ همکاری عرضه‌شده در ساختار بین‌المللی می‌توان دولت‌ها را به مشارکت در راهکارهای مربوط به مدیریت تغییرات اقلیمی و آب و هوایی متمایل ساخت.

برای بررسی فرضیه‌ی مذکور ابتدا ضمن تشریح چهارچوب نظری بکار رفته در پژوهش قسمتی از آن را که مربوط به امنیت زیست‌محیطی است به شکل جداگانه بررسی می‌کنیم سپس در بخش سوم به تعریف ساختار دستور کار علمی و تغییراتی که نیازمند ایجاد در آن برای رسیدن به یک دستور کار اصلاح‌شده است را مطالعه خواهیم کرد و در بخش چهارم به مقوله‌ی قدرت و مسائل پیرامون آن می‌پردازیم و در بخش پنجم ساختار بین‌المللی و نرخ همکاری عرضه‌شده در آن را موردبررسی قرار خواهیم داد و نتیجه‌ی پژوهش را در قالب بخش ششم موردبررسی قرار خواهیم داد.

لازم به ذکر است که پژوهش حاضر از چشم‌اندازی که مکتب کپنهاگ نظم سیستم بین‌المللی را تبیین می‌کند استفاده کرده و چهارچوب نظری این پژوهش منطبق بر این مکتب است. همچنین در این پژوهش با پذیرش رویکرد علمی تجربی از اهداف تبیینی و تجویزی استفاده‌شده و استراتژی پژوهشی ما قیاسی بوده و گونه‌ی پژوهش نیز بنیادی-کاربردی است. متغیر وابسته در ساختار پژوهشی نتیجه‌بخشی تلاش‌های بین‌المللی برای ایجاد همکاری است و اصلاح دستور کار علمی، غلبه بر محدودیت‌های قدرت و نرخ همکاری عرضه‌شده متغیر مستقل هستند.

۱- چارچوب نظری

تلاطم‌های اجتماعی و سیاسی اواخر قرن بیستم که با فروپاشی شوروی و تغییر آرایش سیستم بین‌المللی و نیز افزایش منازعات و بی‌نظمی‌ها در سطوح محلی و منطقه‌ای همراه بود، متفکرین روابط بین‌الملل و امنیت را متوجه جلوه‌های جدیدی از آسیب‌پذیری‌ها، چالش‌ها و تهدیدها نمود که در محیط جدید، دولت‌ها و سایر واحدهای بین‌المللی با آن‌ها مواجه بودند. در همین راستا موجی از تجدیدنظرطلبی در مطالعات امنیتی به وجود آمد و مناظره‌ای شکل گرفت که توفیق رویکردهای نورنالیستی و کلاسیک نسبت به امنیت را مورد سؤال قرار می‌داد (Van Munster, 2015:5). مکتب کپنهاگ در بطن این مناظره و در پی مجادلات قلمی ناشی از آن به وجود آمد. شاکله‌ی کلی آن توسط بری بوزان و در قالب کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» طرح‌ریزی شد و نگرش جدیدی نسبت به سیستم بین‌المللی و مقوله‌ی امنیت گشود و در جرگه فراخ‌نگران نسبت به امنیت قرار گرفت و در نهایت با ورود اوول ویور و نظریه امنیتی کردن (securitization) به بلوغ رسید و راه خود را از سایر فراخ‌نگران نیز جدا نمود. بعد هستی شناختی مکتب کپنهاگ را می‌توان به بوزان و در قالب نگاه بخش‌بندی شده (sectoral)، تعریف سیستم بین‌المللی (International System) و مجموعه امنیتی منطقه‌ای (Regional security complexes)، نسبت داد و بعد روش شناختی آن را به ویور و نظریه امنیتی کردن منتسب کرد (چگنی زاده و کرمانی، ۱۳۹۶: ۲۳۳). در واقع این نظریه ریشه در رئالیسم ساختاری والتزی، مکتب انگلیسی، نظریه زبان فلسفه‌ی معاصر و جریان سازه‌انگاری داشته و هم‌زمان، به شکلی کمتر محسوس متأثر از سنت جامعه‌شناختی فرانسوی به‌ویژه امیل دورکهایم است (چگنی زاده و کرمانی، ۱۳۹۶: ۲۳۷). مکتب کپنهاگ به‌نوعی نقطه تلاقی مطالعات استراتژیک و مطالعات صلح نیز بوده است (guzzini, 2015:4).

تعریف بوزان از سیستم همان تعبیر والتز است که «یک سیستم شامل یک ساختار و اجزای متعامل آن است» (التز، ۱۳۹۲: ۱۳۰). با این حال بوزان دولت‌ها را توپ بیلارد تلقی نمی‌کند و آن‌ها را متشکل از ملت و ایدئولوژی سازمان دهنده، دستگاه حکومتی و اجزای اجرایی، قانون‌گذاری و ... آن، سرزمین، مردم، منابع طبیعی و ثروت‌ها می‌داند که می‌توان آن‌ها را در سه مؤلفه‌ی ایده دولت، مظاهر نهادی دولت و پایگاه مادی دولت خلاصه نمود. (بوزان، ۱۳۹۰: ۸۶). چنین تعریف موسعی از دولت دو نتیجه‌ی عمده دارد که عبارت است از:

الف) تعریف طیف متفاوتی از دولت‌ها به نسبت برخوردارگی‌شان از مؤلفه‌های سه‌گانه
ب) افزایش دامنه‌ی آسیب‌پذیری دولت‌ها و در نتیجه مطرح‌شدن ابعاد جدیدی از تهدیدات
برای دولت‌ها

نگاه بخش‌بندی شده بوزان نسبت به مقوله‌ی امنیت ملی برآمده از چنین تعریف موسعی از دولت است که ماهیت دولت موجب می‌شود تنها خطری که یک کشور را تهدید می‌کند مسئله نظامی نباشد. در منظومه‌ی فکری بوزان امنیت اجتماعات بشری به پنج مقوله‌ی: نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی تقسیم می‌شود (بوزان، ۱۳۹۰: ۳۴). تفاوت دیگری که بوزان با والتز دارد به تعریف بوزان از آناارشی بازمی‌گردد. بوزان آناارشی را صرفاً منفی و جدال‌آمیز تلقی نمی‌کند و معتقد است بنا به شواهد تاریخی صورت‌های مختلفی از آن را می‌توان مشاهده کرد. طبق نظر بوزان آناارشی می‌تواند جلوه‌های متفاوتی در مناطق متفاوت داشته باشد. بوزان طیفی برای آناارشی در نظر می‌گیرد که یکسر آن را آناارشی رشد یافته و سر دیگر آن را آناارشی رشد نیافته می‌نامد (چگنی زاده و کرمانی، ۱۳۹۶: ۲۵۷).

سطح تحلیل در مکتب کپنهاگ سطح میانی یا منطقه‌ای است و امنیت را در مناسبات منطقه‌ای بررسی می‌کند. منطبق مناطق امنیتی از این واقعیت ریشه می‌گیرد که امنیت بین‌المللی مسئله‌ای مناسباتی است. مناسبات میان جمع‌های انسانی از منظر تهدیدها و

آسیب‌پذیری‌ها و نیز نسبت این جمع‌ها با تهدیدات برخاسته از محیط طبیعی (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۹). در این راستا همه دولت‌ها در یک شبکه جهانی از وابستگی امنیتی گرفتار هستند ولی به دلیل اینکه تهدیدات در مسافت‌های کوتاه راحت‌تر منتقل می‌شود، دولت‌ها از همسایگان و دولت‌های نزدیک، بیشتر دچار هراس می‌شوند. این مسئله در شرایط آنارشی باعث می‌شود نگرانی‌های امنیتی چنین دولت‌هایی به هم گره بخورد به طوری که امنیت یکی را نتوان بدون دیگری به طور معقولی به تحلیل گذاشت. پس هر مجموعه از این دولت‌ها یک مجموعه‌ی امنیتی (security complexes) را تشکیل می‌دهد (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۱). هر مجموعه امنیتی عبارت است از آرایش واحدها و تفاوت میان آن‌ها، الگوهای دوستی و دشمنی و نیز نحوه حضور قدرت‌های بزرگ و توزیع قدرت در آن منطقه.

امنیت در مکتب کپنهاگ به معنای بقا در برابر تهدیدات وجودی است که تهدیدات وجودی در بخش‌های مختلف باهم تفاوت دارند؛ اما مهم‌ترین نوآوری مکتب کپنهاگ بر خواسته از نقدی است که این مکتب نسبت به سنت گرایان (نگاه تک‌بعدی و نورنالیستی به امنیت) و فراخ‌نگران در نوع نگاه به امنیت، مطرح می‌کند. از نظر مکتب کپنهاگ سنت‌گرایان و فراخ‌نگران محیط امنیتی را از پیش تعیین‌شده در نظر می‌گیرند به این معنا که تهدیدات و مراجع آن‌ها را مانند حقایق شکننده‌ای در نظر می‌گیرند که می‌توان در خارج از محدوده اجتماعی که در آن بروز پیدا می‌کنند، شناخته شوند (VanMunster, 2015: 5). حال آنکه باید در درجه‌ی اول به کارکرد واقعی امنیت ('the real functions of security') و سپس به آنچه مشارکت‌کنندگان در مسائل امنیتی انجام می‌دهند (what practitioners actually do in talking security) توجه نمود (Stritzel, 2014: 14). یعنی فرآیندی که طی آن یک مسئله امنیتی می‌شود به شکل برجسته‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد. مکتب کپنهاگ هر مسئله عمومی را در طیفی از امور طبقه‌بندی می‌کند که شامل بخش‌های سه‌گانه‌ی امور

غیرسیاسی، امور سیاسی و امور امنیتی می‌شود. سپس این موضوع را که چگونه مسائل در این طیف قرار می‌گیرند و چگونه یک مسئله‌ای امنیتی می‌شود (به صورت تهدید وجودی نمایانده می‌شود و توجه فوق‌العاده‌ای را می‌طلبد) را بررسی می‌کند. مکتب کپنهاگ فرآیندی را که طی آن یک مسئله خاص امنیتی می‌شود را امنیتی کردن می‌نامد و آن را چنین تعریف می‌کند: «جا انداختن بین الاذهانی تهدیدی وجودی (توسط بازیگر امنیتی کننده) با چنان برجستگی است که اثرات سیاسی داشته باشد (و مورد توجه مخاطبان قرار گیرد)» (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۵۲). در این تعریف بازیگر امنیتی کننده (نخبگان) را داریم که میزان توفیق وی در قبولاندن امنیتی بودن یک مسئله به مخاطبانش ملاک اصلی امنیتی بودن یا نبودن مسئله‌ای را مشخص می‌سازد؛ بنابراین «یک مسئله زمانی امنیتی می‌شود که نخبگان آن را چنین اعلام کنند. این اعلام در نظریه امنیتی کردن در قالب مفهومی ارائه می‌شود که «کنش گفتاری» نامیده می‌شود در حقیقت امنیت از منظر ویور یک کنش گفتاری خود بنیاد به شمار می‌آید» (چگنی زاده و کرمانی، ۱۳۹۶: ۲۹۸-۲۹۹). نگاه مکتب کپنهاگ به امنیت به عنوان یک کنش گفتاری عملاً منجر به این می‌شود که دستور کار امنیت توسعه‌ی نامحدودی را تجربه کند (Williams, 2003: 743-745). در عمل، مطالعه‌ی فرآیند امنیتی کردن عبارت است از اینکه: «چه کسی، چه مسائلی (تهدیداتی) را برای چه کسانی (چه م. توفیق در فرآیند امنیتی کردن یا به عبارتی توفیق کنش گفتاری به یکسری شرایط تسهیل‌کننده درونی و بیرونی بستگی دارد. منظور از شرایط درونی و زبانی این است که ببینیم مسئله‌ای که می‌خواهد امنیتی شود مربوط به کدام بخش است و سپس از دستور زبان خاص همان بخش برای شکل دادن به کنش گفتاری استفاده کنیم (برای مثال در بخش جامعه گانی^۱ باید از هویت‌ها صحبت کرد). شرایط تسهیل‌کننده بیرونی نیز عبارت است از جایگاه و اعتبار اجتماعی بازیگر امنیتی کننده و همچنین ویژگی تهدیداتی که در خصوص آن‌ها می‌خواهیم سخن بگوییم. در واقع

¹ societal security

می‌توان گفت کنش گفتاری موفقیت‌آمیز تلفیقی از زبان و جامعه است (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۳-۶۵).

۱-۲- امنیت زیست‌محیطی

در بخش محیط‌زیست طیف موضوعات امنیتی بسیار متنوع است و از حفظ بقای برخی گونه‌های جانوری یا زیست‌بوم‌ها تا حفظ اقلیم و زیست‌سپهر کره زمین را در برمی‌گیرد (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۵۰). یکی از گیراترین ویژگی‌های بخش محیط‌زیست وجود دو دستور کار متفاوت در آن است که به صورت هارمونیک همدیگر را قوام می‌بخشند که عبارت‌اند از: دستور کار علمی و دستور کار سیاسی. دستور کار علمی در قالب فعالیت‌های علمی، آکادمیک و غیر حکومتی تبلور می‌یابد و شامل دانشمندان، مؤسسات علمی پژوهشی و اندیشمندان این حوزه می‌شود و کارکرد اصلی آن عبارت است از: ارزیابی معتبر تهدیدات برای انجام حرکت‌هایی در جهت امنیتی کردن یا غیرامنیتی نمودن آن‌ها. دستور کار علمی شالوده‌ی حرکت‌های امنیتی‌کننده را می‌سازد. دستور کار سیاسی نیز اساساً حکومتی و بین حکومتی است و شامل بدنه تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در دولت‌ها و حتی رسانه‌های جمعی می‌شود. دستور کار سیاسی ناظر بر سه حوزه‌ی اصلی است:

۱. آگاهی دولت و مردم از مسائل مطرح در دستور کار علمی و نوع واکنش این بدنه شامل سیاست‌گذاران، رسانه‌ها و مردم به آن
 ۲. قبول مسئولیت سیاسی برای برخورد با این مسائل
 ۳. مسائلی که در زمینه‌ی مدیریت سیاسی مطرح می‌شود و شامل مواردی چون کیفیت همکاری بین‌المللی، تشکیل نهادهای بین‌المللی و ... می‌شود
- دستور کار سیاسی عمیقاً تحت تأثیر رویدادهای کوتاه‌مدت قرار دارد و مسئله تعیین‌کننده برای آن، واقعی یا فرضی بودن تهدیدات نیست بلکه این مسئله است که آیا فوریت مفروض آن‌ها به موضوعی سیاسی تبدیل شده است یا نه (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۲۲-)

(۱۲۴). این دستور کارها به روشنی مسیر گام برداشتن در جهت کنش‌ها برای مواجهه با مسائل زیست‌محیطی را نشان می‌دهد. تهدیدات زیست‌محیطی برای جلب یک واکنش قدرتمند از طرف جامعه‌ای که آن را تهدید می‌کند نیاز به شناسایی و درک آن در چهارچوب دستور کار علمی و سپس به رسمیت شناخته شدن و ترسیم روش‌هایی برای مدیریت آن در چهارچوب دستور کار سیاسی دارند. با این حال دو فاکتور موقعیت جغرافیایی و سطح رفاه نقش قاطعی در تعیین میزان اولویت یک موضوع در هر دو دستور کار علمی و سیاسی بازی می‌کنند. دولت‌های فقیر (تقسیم دولت‌ها با توجه به برخورداری‌شان از مؤلفه‌های سه‌گانه را به یاد بیاورید) سیاست زیست‌محیطی را نوعی فعالیت تجملی و بعدی افزوده‌شده به سیاست‌های اقتصادی می‌دانند و حتی در برابر به رسمیت شناخته شدن تهدیداتی که در این حوزه مطرح است به‌عنوان موضوعات امنیتی مقاومت کرده و یا از ابزارهای زیست‌محیطی برای فشار به دولت‌هایی که با آنها رقابت دارند استفاده می‌کنند. سایر دولت‌ها ممکن است همبستگی و آسیب‌پذیری‌های متقابل خود در برابر یک تهدید زیست‌محیطی را درک کرده و شیوه‌های مشترک و کاربردی برای مدیریت آن اتخاذ کنند (مانند کمیسیون‌های تشکیل‌شده برای اداره رودخانه‌های راین و دانوب) (بوزان و همکاران: ۱۳۹۴: ۱۲۶).

بازیگران در مسئله امنیت زیست‌محیطی به سه دسته‌ی بازیگر پیشتاز، بازیگر یا ائتلاف و توکننده و بازیگر پشتیبان تقسیم می‌شوند. بازیگران پیشتاز به شدت پایبند اقدامات مؤثر بین‌المللی پیرامون مسئله محیط‌زیست هستند و می‌توانند در کانون بحران‌های زیست‌محیطی نیز حضور داشته باشند و یا مسائل زیست‌محیطی ناخودآگاه و به دلیل ویژگی‌های ذاتی آن کشور امنیتی محسوب شود مانند هلند (البته این مسئله می‌تواند صادق نیز نباشد و بازیگر پیشتاز در کانون مخاطرات حضور نداشته باشد و بحث ما موردی است چون مسائل زیست‌محیطی تنوع بسیاری دارند و بازیگران به صورت موردی دخالت می‌کنند). بازیگران یا ائتلاف‌های و توکننده نیز دولت‌ها و شرکت‌هایی هستند که در

صورت اتخاذ رویکردهایی برای مقابله با تهدیدات زیست‌محیطی متضرر می‌شوند. بازیگر پشتیبان نیز آن دسته از بازیگرانی را شامل می‌شود که منابع کافی برای قرار گرفتن در دسته‌های دیگر را ندارند و به‌صورت ضمنی به ایفای نقش (مثبت یا منفی) می‌پردازند. نوع تهدیدات زیست‌محیطی نیز به سه دسته تقسیم می‌شود: تهدیداتی که از جانب طبیعت است و انسان نقشی در آن ندارد (زلزله) تهدیداتی که انسان به وجود آورده و آسیب‌های جدی را می‌توان به سطوح تمدن موجود وارد آورد و درنهایت تهدیداتی که از جانب انسان به وجود می‌آید ولی برای تمدن مخاطره‌آمیز نیست و با کمک فناوری می‌توان آن را برطرف نمود (سازمند، ۱۳۹۶: ۱۸۴-۱۸۵).

در برخورد با مسائل زیست‌محیطی دو شیوهی تعامل را می‌توان انتظار داشت. اولی پرداختن به علت‌ها و جلوگیری از وقوع بحران‌های زیست‌محیطی است و دومی بررسی معلول‌ها است که عموماً و رای مسائل زیست‌محیطی است و موضوعات وارد بخش‌های دیگر می‌شوند مانند مهاجرت و جنگ. با این حال گوهر اعمال نفوذ به نفع محیط‌زیست برخورد با علت‌هاست و کار اصلی آن تلاش برای تغییر جامعه با در پیش گرفتن اقداماتی ویژه، پیش از دگرگونی آن توسط طبیعت است. با این وجود تفاوت ماهوی که بحران‌های زیست‌محیطی با سایر بحران‌های شناخته‌شده دارند باعث می‌شود مقابله با این بحران‌ها در سطح عادی سیاست‌گذاری مطالعه شوند (بوزان و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۸-۱۳۹). این ویژگی ماهوی در واقع تعریف شدن فوریت این بحران‌ها در مقیاسی متفاوت از مقیاس بروز بحران‌هایی از جنس بحران‌های نظامی است به این معنا که وقوع این بحران‌ها تدریجی رخ می‌دهد اما ممکن است پیامدهای آن مخرب‌تر باشد.

۲- دستور کار علمی

یافته‌های علمی، پیرامون مسائل زیست‌محیطی که قابلیت تبدیل شدن به بحران‌های زیستی را دارند و هشدارهای برآمده از گزارش‌های علمی و فنی دانشمندان در کنار مشاهده‌ی

عینی رویدادهای پیرامونی، مبنای تلاش‌های جهانی برای تنظیم دستورالعمل‌هایی به منظور قاعده‌مند کردن رفتار دولت‌ها در حفاظت از محیط‌زیست در مسیر توسعه‌ی اقتصادی است. در واقع تلاش واحدهای علمی فعال در عرصه‌ی بین‌المللی هسته‌ی اصلی ایجاد احساس نیاز به شکل‌دهی ترتیباتی در قالب معاهدات بین‌المللی بوده است یا آن‌طور که در بخش امنیت زیست‌محیطی تشریح شد، حرکت‌های علمی شالوده‌ساز حرکت‌های سیاسی بوده و هستند. اکثر یافته‌های علمی دانشمندان در سطح جهانی از تغییرات اقلیمی و آب‌وهوایی به‌عنوان مهم‌ترین چالش زیست‌محیطی جوامع بشری نام می‌برند. با این حال یک نگاه علمی مشترک نسبت به این پدیده‌ها چه در سطح داخلی کشورها و چه در سطح بین‌المللی وجود ندارد. تغییر شکل‌هایی که ساختار توسعه و اقتصاد کشورها با مطرح‌شدن تغییرات اقلیمی می‌پذیرند باعث شده است جنجال‌های علمی بسیاری پیرامون منشأ تغییرات اقلیمی مطرح شود. با وجود اینکه اکثریت دانشمندان منشأ تغییرات اقلیمی را گرمایش جهانی و فعالیت‌های بشری می‌دانند برخی چنین تغییراتی را طبیعی قلمداد کرده و پرداختن دولت‌ها به این مسئله را ضروری نمی‌دانند. گروه نخست بعضاً اصرار به بازگویی بدترین سناریوهای مرتبط با تغییرات اقلیمی در آثار علمی‌شان داشته‌اند و گروه دوم از محک خوردن علمی نوشته‌هایشان بر حذر بوده و گاهی حتی وابستگی‌های انکارناپذیری به سازمان‌ها و کمپانی‌های ذینفع داشته‌اند. ذکر این نکته ضروری است که مجموعه دلایل و براهین گروه اول مستند و قانع‌کننده هستند و مهم‌تر اینکه شواهد عینی و قابل مشاهده در سطح جهان نیز بر آن صحنه می‌گذارند (گیدنز، ۱۳۹۴: ۴۹-۶۳). در حال چنین فاصله‌ای باعث به وجود آمدن رویکردهای متفاوتی بین دولت‌ها در سطح جهانی شده و عده‌ای از آن‌ها میلی به مشارکت در فعالیت‌های مقابله با تغییرات اقلیمی را ندارند. یکی از اصول معاهدات بین‌المللی مقابله با تغییرات اقلیمی و آب و هوایی، اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت (بند ۱ ماده ۳ کنوانسیون ساختاری سازمان ملل متحد در مورد تغییرات آب‌وهوایی) است که اشاره دارد به این نکته که دولت‌ها مسئولیت مشترکی در کمک به

حل معضلات تغییر آب‌وهوا دارند اما کارکردها و وظایف آنان متفاوت است (عبدالمهی، ۱۳۸۹: ۱۹۹-۲۰۰). با این حال بسیاری از کشورها حتی آنان که این معاهدات را امضا نیز می‌کنند، نه مسئولیتی را به دوش خود می‌بینند و نه کارکردی برای خود در جهت مبارزه با تغییرات اقلیمی تعریف کرده‌اند. در نتیجه یک دستور کار سیاسی ضعیفی در سطح بین‌المللی شکل می‌گیرد که عناصر آگاهی، احساس مسئولیت و مدیریت موجود در آن کارایی لازم را برای ایجاد یک مشارکت بین‌المللی ندارند. پس اصلاح دستور کار علمی برای شکل‌دهی به یک دستور کار سیاسی با کارآمدی بهتر ضروری است.

اولین قدم در اصلاح دستور کار علمی جهانی اولاً کاهش فاصله میان گروه‌های یادشده است. جمع‌آوری دقیق‌تر اطلاعات و انطباق آن با مشاهدات عینی و قابل‌لمس برای مردم جوامع مختلف باید افزایش یابد تا زیر سؤال بردن این ارزیابی‌ها به‌آسانی ممکن نباشد یکی از مشکلاتی که دستور کار علمی موجود در سطح جهانی دارد ناتوانی آن در برقراری ارتباط با طیف وسیعی از دولت‌هایی است که کاملاً با پدیده‌ی تغییرات اقلیمی بیگانه هستند و یا از پرداختن به آن هراس دارند. این هراس بیش از آنکه ناشی از پیامدهای مخرب تغییرات اقلیمی باشد، ناشی از اثراتی است که پرداختن به مسائل زیست‌محیطی بر اقتصاد چنین کشورهایی می‌گذارد. ما امروزه می‌دانیم که «تغییرات اقلیمی هرکس را هرکجا که باشد و هر سیاستی در آنجا پیگیری شده باشد، تحت تأثیر قرار می‌دهد» (de ville, 2008: 178)، رویکرد دستور کار علمی نیز باید با همین اصل تنظیم شود. هرکس در هر جای دنیا با هر سیاستی باید بداند چه پیامدهایی انتظارش را می‌کشد. پس رویکرد فعلی دستور کار علمی جهانی که پیامدهای متنوع تغییرات اقلیمی و آب و هوایی را تشریح می‌کند بایستی از حالت انتزاعی و کلی‌گویی خارج شود و روی تک‌تک واحدهای موجود در عرصه‌ی بین‌المللی متمرکز شده و پیامدهای مخرب یا حتی گاهی مفید تغییرات اقلیمی را به آن‌ها معرفی کند. با توجه به ضعفی که در رسانه‌های فعلی فعال در سطح کشورهای مختلف به لحاظ سطح آگاهی روزنامه‌نگاران از پیچیدگی‌های مسئله و تعریف

محدود مأموریت انعکاس پدیده‌های زیست‌محیطی وجود دارد (ساسکیند و علی، ۱۳۹۵: ۲۳۱)، شکل‌دهی یک تیم رسانه‌ای قدرتمند و آموزش آنان برای پرداختن به این مسئله ضروری می‌نماید. زیرشاخه‌های فعال در دستور کار علمی جهانی نیز باید یافته‌های خود را به صورت متقارن در سطح جهانی گسترش دهند. به این معنا که به همان نسبتی که یافته‌هایشان در کشورهای توسعه‌یافته منعکس می‌شود، در کشورهای در حال توسعه نیز انتشار یابند. ضمن اینکه تمرکز دستور کار علمی باید از بازگویی یافته‌های علمی صرف فراتر رفته و با ایجاد ارتباط با سایر رشته‌های علمی زنجیره‌ی محکمی از واکنش‌های علمی و منطقی را شکل دهند. همکاری با پژوهشگران علوم اقتصادی و سیاسی و انتشار نتایج آن یکی از مهم‌ترین قدم‌هایی است که دستور کار علمی باید بهتر و مؤثرتر از گذشته بردارد. در واقع تمرکز بر معلول‌ها (توضیح آن در بخش امنیت زیست‌محیطی گذشت) باید کاربردی‌تر دنبال شود. منظور از کاربردی دنبال کردن، مفهوم‌سازی بحران‌هایی از جنس تغییرات اقلیمی برای رسیدن به یک تئوری در روابط بین‌الملل و اقتصاد است. «تئوری مسیری برای تفکر پیرامون جهان و تحلیل آن به شیوه‌ای سیستمیک بوده و پژوهشگر را در توصیف، تبیین و پیش‌بینی رویدادهای جهانی کمک می‌کند (O'Neill, 2009: 8)، بنابراین برای درک پیامدهای سیاسی و اقتصادی تغییرات اقلیمی و انعکاس آن میان تصمیم‌گیران سیاسی و حتی جوامع بشری، نیاز به مفهوم‌سازی تئوریک عوامل تأثیرگذار محیطی در نظریات سیاسی و اقتصادی بیش‌ازپیش احساس می‌شود. ما می‌دانیم تغییرات اقلیمی و آب و هوایی پتانسیل اخلال در اقتصادهای ناپایدار، افزایش فقر، بی‌اثر کردن تلاش‌ها برای توسعه، افزایش تنش‌ها بر سر منابع (de ville, 2008: 178) را دارد. همچنین می‌دانیم تغییرات اقلیمی یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی است که پژوهشگران روابط بین‌الملل و سیاست‌گذاران با آن روبه‌رو شده‌اند (Campbell, 2009: 214). چنین فهم اقتصادی و سیاسی از معلول‌های یک بحران زیست‌محیطی حاصل همکاری بین‌رشته‌ای است. این فهم باید ضمن توسعه یافتن جهانی شود و موجب شود تک‌تک افراد جوامع و نیز دولت‌ها از

خود بپرسند تغییرات اقلیمی چگونه آن‌ها را متأثر خواهد کرد و چگونه می‌توان با آن مقابله نمود. با توجه به اینکه درک متقابل طرفین از اهمیت جمعی منابع زیست‌محیطی و تهدیداتی که کیفیت و فراوانی آن‌ها را به خطر می‌اندازند برای در پیش گرفتن رویکردهایی مبتنی بر توسعه پایدار و حفظ محیط‌زیست حیاتی است (H.ali,2015: 174)، طرح سؤالات مطرح‌شده، در شکل‌دهی به چنین درک مشترکی نقش کلیدی دارند. یک دستور کار علمی متوازن، دقیق و کاربردی که جزئیات را مدنظر قرار داده باشد می‌تواند به یک دستور کار سیاسی متوازن و دقیق و کاربردی ختم شود. پس اگر تلاش‌های بین‌المللی در قالب معاهدات بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی و آب و هوایی توفیق‌چندانی نیافته‌اند باید دستور کار علمی موجود را موردبررسی قرار داده و اصلاح نمود.

۳- قدرت

قدرت همواره یکی از مهم‌ترین مفاهیم موجود در عرصه‌ی روابط بین‌الملل است. بسیاری از نظریه‌ها آنچه در روابط بین‌الملل به رفتار دولت‌ها نظم و الگو می‌دهد و یک ساختار چندبعدی بین‌المللی ایجاد می‌کند را قدرت تلقی می‌کنند. از نگاه مکتب واقع‌گرایی «می‌توان استدلال کرد که قدرت نه تنها گویای الگوی بنیادی توانایی‌های موجود در نظام بین‌المللی هست بلکه درعین حال، انگیزه‌ی اصلی رفتار نقش‌آفرینان صحنه آن (نیز) است» (بوزان، ۱۳۹۰: ۱۴). حتی افرادی مانند جان برتون که تعلق خاطری به مکاتب واقع‌گرا ندارند بر اهمیت توجه به قدرت تأکید دارند: «در تمامی تفکراتی که پیرامون روابط بین‌الملل صورت گرفته احتمالاً هیچ عامل مشترکی عمده‌تر از فرض وابسته بودن موجودیت دولت‌ها به قدرت و تحصیل اهداف خودشان با اتکا به قدرت وجود ندارد؛ و بنابراین مهار و مدیریت قدرت مسئله‌ای است که باید حل شود.» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۱۴۸). قدرت از نگاه بوزان بیشتر نوعی قابلیت تأثیرگذاری بر دیگری تلقی می‌شود و یک مؤلفه‌ی مهم در شکل‌دهی به کنش دولت‌ها در محیط بین‌المللی

است. از منظر بوزان دولت‌ها در شرایط آنارشی اقدام به خودیاری خواهند کرد که این مسئله دولت‌ها را به سمت تلاش برای دستیابی به رفاه و تداوم بخشی ارزش‌های اجتماعی و سیاسی هدایت می‌کند. دولت‌هایی که در این زمینه غفلت کنند در معرض از دست دادن قدرت قرار می‌گیرند و یا حتی بدتر از آن ممکن است استقلال و گاهی موجودیت خود را از دست بدهند. از آنجا که همه کشورها در محیط آنارشی برای کسب امتیاز تلاش می‌کنند، اتخاذ این تدابیر توسط هریک از دولت‌ها موجب تعارض با دول دیگر می‌شود. چنین منطقی شکل‌دهنده معمای قدرت-امنیت در سطح بین‌المللی است. به زبان ساده‌تر در شرایط آنارشی دولت‌ها سرگرم دو تلاش عمده هستند. یکی تلاش بی‌وقفه آنان برای بقا و سلطه که ناشی از انگیزه دولت‌ها برای نیل به قدرت است و دیگری تلاش آنان برای دستیابی به امنیت در سیستمی که تلاش مشروع آنان برای حفاظت از خود به شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ای از ناامنی و مناقشات می‌انجامد (بوزان، ۲۰۱۳: ۳۲۴-۳۲۶). در چنین شرایطی که دولت‌ها دغدغه‌ی امنیت و قدرت دارند، آنان بسیار محتاطانه نسبت به شرکت در معاهدات بین‌المللی (علی‌الخصوص معاهداتی که قواعد محدودکننده‌ای را تجویز می‌کنند) رفتار خواهند کرد؛ بنابراین جای تعجبی نیست اگر دولت‌ها مشارکت محدود و ناچیزی در قبال معاهدات زیست‌محیطی از خود نشان می‌دهند و از پذیرش محدودیت‌های مطرح‌شده در آن شانه خالی می‌کنند، چراکه این دولت‌ها نگران ادامه‌ی بلندپروازی‌های خود در راستای کسب یا افزایش قدرت در ابعاد مختلف و گسترده آن هستند. قدرت‌های بزرگ و بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، نگران به خطر افتادن تفوق خود در اثر پذیرفتن محدودیت‌ها و افول صنایع وابسته به ادامه‌ی روندهای گذشته هستند. دولت‌های درحال توسعه نیز نگران‌اند که دولت‌های بزرگ با ایجاد معاهدات زیست‌محیطی و تحمیل محدودیت‌ها بر صنایع و رویکردهای توسعه طلبانه آنان، قصد جلوگیری از پیشرفت اقتصادی آن‌ها را داشته و در پی مقابله با اشغال سهم کشورهای توسعه‌یافته در بازارهای جهانی هستند که مانع تبدیل شدن دول درحال توسعه به قدرت اقتصادی می‌شود.

برای تخفیف اثرات نامطلوب قدرت و معادلات امنیتی پیرامون آن با تعریف رویکردهایی نوین برای کسب قدرت می‌توان نوعی جایگردي قدرت را رقم زد. به این معنا که برای دولت می‌توان مسیرهای تازه‌ای را ترسیم کرد تا ضمن پوشش دادن دغدغه‌های قدرت‌محورانه‌ی آنان، توجهشان را به سمت مشکلات امنیتی که تغییرات اقلیمی ایجاد می‌کند جلب کرده و آنان را به‌پیش گرفتن تاکتیک‌هایی جدید که به همان اندازه‌ی انواع کلاسیک کارآمد باشند راهنمایی کند. برای مثال دولت‌های فروشنده نفت می‌توانند تشویق به سرمایه‌گذاری بر روی سوخت‌های غیر فسیلی شوند و از این طریق زیان‌های ناشی از کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی را کم کرده و به تدریج منابع قدرت نوینی برای خود تعریف کنند. چنین تأثیرگذاری‌ای بر دولت‌ها اما نیازمند برنامه‌ریزی تدریجی و پیگیری مستمر آن توسط تلاشگران بین‌المللی و دولت‌های پیش‌تاز است. اولین و مهم‌ترین رکن این برنامه‌ریزی ایجاد و تعریف فصل مشترکی میان مفاهیم منافع ملی و تغییرات اقلیمی و آب و هوایی است. تا پیش‌از این تلاش شده است که معاهدات زیست‌محیطی تنظیم‌شده هماهنگ با منافع اعلامی کشورها باشد که چنین چیزی یک ضعف عمده محسوب شده و عملاً موجب ناکارآمدی می‌شود. ضعفی که چهل دهه پیش در یادداشتی که برای معرفی گزارش فونته نوشته شده بود بدان اشاره شده است: «اگرچه درباره علم و آگاهی کارشناسان گروه فونته تردیدی نیست، گزارش مطالعاتشان دارای ضعفی است که در اکثر گزارش‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل مشاهده می‌شود؛ یعنی از آنجا که هر سازمان بین‌المللی بالذاته باید حساسیت‌های کلیدی کشورهای عضو را تا حدی رعایت نماید، از نظر بیان صریح و قاطع حقایق، اجباراً دچار محدودیت‌هایی می‌شوند و سرانجام مطالب را به نحوی تدوین می‌کنند که برای هیچ گروهی چندان توهین‌آمیز یا حتی ناراحت‌کننده نباشد و با منافع اعلام‌شده هیچ کشوری تضاد فاحشی نداشته باشد.» (فرمانفرمایان و کریمی، ۱۳۵۳: ۱۵۰).

مهم‌ترین و اولین قدم در ایجاد و تعریف فصل مشترکی میان منافع کشورها و تلاش‌ها برای مقابله با تغییرات اقلیمی و آب و هوایی توجه به نوع کشور و مجموعه امنیتی‌ای است که در آن احیاناً حضور دارد. برای چنین کاری هر دولت باید یک مورد مطالعاتی و عملیاتی جداگانه تلقی شود. از نظر بوزان رویدادهای زیست‌محیطی همانند موارد نظامی و اقتصادی توان ضربه زدن به پوسته‌ی فیزیکی دولت را دارند و چه‌بسا ایده‌ی دولت و حتی بعد نهادی آن را نیز دچار تغییر سازند (tennbery,2015: 241)؛ بنابراین باید توجه داشت که هر دولت نسبت به کدام مؤلفه حساس بوده و تغییرات اقلیمی تا چه حدی این مؤلفه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. همچنین توجه به مجموعه‌ی امنیتی‌ای که دولت در آن قرار دارد و ابعاد ساختاری این مجموعه‌ی امنیتی می‌تواند در این مسیر راهگشا باشد. نوع دولت و مجموعه امنیتی آن در ایجاد نوعی دستور زبان برای تعریف منافع نقش عمده‌ای دارد. در واقع اثرگذاری مجموعه امنیتی و نظم منطقه‌ای تا جایی است که بسیاری معتقدند مناسب‌ترین محیط برای جلب همکاری زیست‌محیطی دولت‌ها بعد منطقه‌ای است (R.allenby,2000: 11). برای مثال دستور زبانی که در آن بی‌ثباتی و تعارضات صحبت می‌کند توان تأثیرگذاری بر کشوری مانند سوئیس را شاید داشته باشد اما برای کشوری که تعارض و بی‌ثباتی جز رویدادهای روزانه این کشور و مجموعه امنیتی مربوطه است، اثرگذار نخواهد بود. توجه به اینکه تغییرات اقلیمی و آب و هوایی چگونه جاه‌طلبی دولت‌ها در حوزه داخلی و نیز در مجموعه‌ی امنیتی مربوطه‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و توجه به آن، چه فرصت‌هایی برایش ایجاد کرده و بی‌توجهی به آن چگونه رقبایش را تقویت می‌کند در به تفاهم رساندن منافع کشورها و تغییرات اقلیمی و آب و هوایی بسیار حائز اهمیت است. چنین کارکردی موجب حرکت مسئله تغییرات اقلیمی و آب و هوایی به سمت امنیتی شدن (در طیف مسائل عادی تا امنیتی) یعنی توجه به آن در سطح بالای سیاسی و درک فوریت آن (graeger,1996: 111) شده و درنهایت این مؤلفه را وارد سلسله کنش‌های معمای قدرت-امنیت می‌کند. این اثر مطلوب موجب گسترش اهمیت

توجه به تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نزد دولت‌ها شده و با وارد شدن آن در معادلات قدرت اثر نامطلوب مؤلفه‌ی قدرت را کاهش می‌دهد؛ بنابراین تعریف منحصر به فرد توافقات زیست‌محیطی در مجموعه‌های امنیتی و منطقه‌ای یکی از اساسی‌ترین روش‌ها برای مدیریت و جلب همکاری دولت‌های متفاوت اما تحت تأثیر یک تهدید مشترک است.

۴- نرخ همکاری در ساختار بین‌المللی

ساختار بین‌المللی در نمود والتزی آن ویژگی بنیادین و کمابیش ثابت سیستم بین‌المللی است که فراتر از واحدها و تعاملات میان آن‌ها است و الگوهای رفتاری خاصی را در طول زمان ایجاد می‌کند. چنین ساختاری شامل چینش بازیگرانی است که رفتارهایشان پیامد ساختاری دارد و در سطحی دیگر با اصل نظم‌دهنده که همان آنارشی است مرتبط است (چگنی زاده و کرمانی، ۱۳۹۶: ۲۵۰). این ساختار با توجه به محدودیت‌هایی که دارد نوع خاصی از همکاری را میان دولت‌ها میسر می‌کند. همکاری‌های بین‌المللی برای کسب منافع توسط دولت‌ها در محیط بین‌المللی صورت می‌گیرد. با توجه به رویکرد نظریات مختلف به موضوع همکاری تعاریف مختلفی از آن در ادبیات روابط بین‌الملل وجود دارد. است از جمله اینکه: «همکاری عبارت است از انطباق و هماهنگی سیاست‌ها در راستای منافع مشترک... به عبارت دیگر همکاری یک نوع هماهنگی ارادی و انتخابی است برای تحقق منافع مشترک که بدون آن‌ها کشورها به هدف خود نخواهند رسید» (فیروزآبادی، ۱۳۸۱: ۸۴-۸۳). «در متون و نظریه‌های روابط بین‌الملل همکاری فراتر از هماهنگی است. چنانچه رابرت کوهن همکاری را وضعیتی می‌داند که در آن تعقیب یک‌جانبه‌ی منافع خود به‌طور مستقلانه توانایی دیگران را در جهت دستیابی به اهدافشان تسهیل می‌کند.» (عسگر خانی و منصوری مقدم، ۱۳۸۹: ۱۹۱). فیل ویلیامز همکاری را در سه حوزه‌ی ۱- «کامل» ۲- «متقارن» ۳- «ضمنی» تقسیم‌بندی می‌کند (ویلیامز، ۱۳۸۲: ۳۴). در هر حال اگر روابط بین‌الملل را مانند یک بازار تصور کنیم، منافع کشورها نرخ همکاری،

یعنی همکاری که در سطح بین‌المللی عرضه یا تقاضا می‌شود را مشخص می‌کند. در سطح بین‌المللی برای جلب همکاری دولت‌ها پیرامون یک مسئله خاص باید به این نرخ توجه ویژه‌ای نمود. اگر نرخ همکاری تقاضا شده پیرامون یک مسئله، از نرخ همکاری عرضه‌شده در سطح بین‌المللی بیشتر باشد، همکاری شکل نخواهد گرفت یا در صورت شکل‌گیری نیز توان تحقق اهداف از پیش تعیین‌شده را نخواهد داشت. کنترل و مدیریت مشکلات زیست‌محیطی مانند گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نیازمند جلب همکاری واحدهایی است که از اثرات سوء کوتاه‌مدت یا بلندمدت آن متأثر خواهند شد. نیاز به همکاری جهانی برای مدیریت بحران‌های زیست‌محیطی بنیان شکل‌گیری معاهدات بین‌المللی است. با این حال میزان مشارکتی که این معاهدات غالباً از دولت‌ها انتظار دارند بیشتر از مشارکتی است که ساختار تعیین‌نموده است. توجه به این محدودیت‌های ساختاری و نظم‌های منطقه‌ای شکل گرفته در بطن این ساختار و کیفیت آنارشی حاکم بر آن، رکن اصلی ایجاد ظرفیت‌های ساختاری برای رسیدن به اهداف مندرج در معاهدات مربوط به تغییرات اقلیمی و آب و هوایی است. دولت‌های پیش‌تاز و نیز بازوهای زیست‌محیطی سازمان ملل مانند یونپ نقش اساسی در ایجاد ظرفیت‌سازی دارند. این واحدها در تعریف دامنه‌ی وسیع‌تری از همکاری پیرامون تغییرات اقلیمی و آب و هوایی نقش اساسی دارند؛ بنابراین دسته‌بندی دولت‌ها و توجه به ظرفیتی که آن‌ها در ساختار بین‌المللی برای همکاری و ادراک تعهدات اقلیمی دارند از ارکان اصلی نتیجه‌بخش بودن مدیریت تغییرات اقلیمی در عرصه‌ی بین‌المللی است.

نتیجه گیری

رویدادهایی مانند خشک سالی، کم آبی، امواج گرما و گرمایش زمین، تغییر الگوهای بارشی و زیستی و عوض شدن چهره‌ی اقلیم‌ها و پدیده‌هایی از این قبیل از جمله مشکلاتی است که طی دهه‌های اخیر دولت‌ها در ابعاد مختلف در قالب تغییرات اقلیمی و آب و هوایی با آن مواجه بوده‌اند و تلاش‌های بین‌المللی شامل دولت‌های پیشتاز و سازمان‌های زیست‌محیطی وابسته به سازمان ملل و سایر گروه‌های حامی محیط‌زیست در قالب تنظیم معاهدات زیست‌محیطی و جلب همکاری دولت‌ها برای مقابله با تغییرات اقلیمی و بحران‌های زیست‌محیطی راه به جایی نبرده است و این تلاش‌ها به تنظیم متن‌های حقوقی بی‌عیب و نقص و نشست‌های طولانی‌ای منجر شده که هیچ‌گاه به اهداف خودشان نرسیده‌اند و عملاً این معاهدات بلااستفاده مانده است. این مسئله نشان می‌دهد آنچه همکاری‌های بین‌المللی پیرامون تغییرات اقلیمی را شکل می‌دهد فراتر از متن‌های حقوقی است. در این پژوهش نیز تلاش کردیم آنچه می‌تواند روند فعلی را تغییر داده و همکاری‌های بین‌المللی و غلبه بر تغییرات اقلیمی را کارآمدتر کند بررسی کنیم. سؤال ما پیرامون این مسئله بود که چگونه تلاش‌های بین‌المللی می‌توانند بر مشکلات سابق غلبه کرده و شکل مؤثرتری در ایجاد همکاری بین‌المللی پیرامون غلبه بر پیامدهای ناگوار تغییرات اقلیمی داشته باشند؟ آنچه حاصل این پژوهش شده رسیدن به این نتیجه است که تلاش‌های بین‌المللی برای رسیدن به مدیریتی کارآمد باید در قدم اول در دستور کار علمی کلاسیک تغییراتی را ایجاد کنند که این تغییرات شامل کاهش گپ شناختی حاصل از نوع نگاه دولت‌ها به یافته‌های علمی، پرهیز از طرح مسائل به شکل کلی و ایجاد ظرفیتی برای آگاهی بخشی به همه‌ی واحدهای بین‌المللی، شکل‌دهی تیم رسانه‌ای قدرتمند و افزایش ارتباطات میان‌رشته‌ای با علوم روابط بین‌الملل و اقتصاد برای محسوس شدن پیامدهای تغییرات اقلیمی است. قدم دوم مربوط به غلبه بر محدودیت‌هایی که تمایلات دولت‌ها پیرامون کسب قدرت و کنش‌های پیرامون معمای قدرت-امنیت ایجاد می‌کند است. توجه

به نوع دولت‌ها به نسبت برخورداری‌شان از مؤلفه‌های سه‌گانه مطرح در مکتب کپنهاگ پیرامون دولت و نیز نظم منطقه‌ای و مجموعه امنیتی که دولت در آن حضور دارد برای درک کیفیت دغدغه دولت‌ها به‌منظور ایجاد یک دستور زبان مناسب برای آگاهی بخشی به آنان پیرامون پیامدهای تغییرات اقلیمی و آب و هوایی ضروری می‌نماید. این کار برای تعریف فصل مشترکی میان منافع کشورها و مسائل مطرح پیرامون تغییرات اقلیمی صورت می‌پذیرد. قدم سوم نیز توجه به محدودیت‌های ساختاری است. نتیجه کلیدی این بخش عبارت است از اینکه ساختار روابط بین‌المللی نرخ همکاری ویژه‌ای را برای شکل‌دهی به همکاری‌ها در بطن خود تعریف کرده است که برای ایجاد همکاری‌های بین‌المللی خصوصاً معاهداتی که پیرامون تغییرات اقلیمی و آب و هوایی هستند توجه به آن ضروری است چراکه اگر نرخ همکاری تقاضا شده بیشتر از نرخ عرضه‌شده باشد تلاش‌ها به‌جایی نخواهند رسید.



منابع

- بوزان، بری، ویور، الی، دو ویلد، پاپ، (۱۳۹۴)، چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، مترجم: علی رضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، بری، (۱۳۹۰)، مردم، دولت‌ها، هراس، مترجم: پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ترابی، قاسم، (۱۳۸۹)، محیط‌زیست از منظر واقع‌گرایی، لیبرالیسم و بوم‌گرایان افراطی (با تأکید بر پرتکل کیوتو)، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال بیست و چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۸
- چگنی زاده، غلامعلی، عسگری کرمانی، حامد، (۱۳۹۶)، زبان، کنش و امنیت، مطالعات امنیتی و مکتب‌کپنهاگ، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه
- دبیر سیاقی، منوچهر، (۱۳۸۳)، بحران محیط‌زیست: جهان و ایران، قزوین: حدیث امروز
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت، (۱۳۷۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل (جلد اول)، ترجمه: علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: نشر قومس
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۸۱)، تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل، فصل‌نامه پژوهش حقوق عمومی، دوره پنج، شماره ۸، تابستان ۱۳۸۲
- ساسکیند، لارنس و علی، سالم، (۱۳۹۵)، دیپلماسی محیط‌زیست، مترجم: سبحان طیبی، پگاه ملکی اصل، تهران: انتشارات میزان
- سازمند، بهاره، (۱۳۹۶)، نقدی بر کتاب چهارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱۷ ام، شماره ۸، بهمن ۱۳۹۶

عبدالهی، محسن، (۱۳۸۹)، تغییرات آب و هوایی: تأملی بر راهبردها و تدابیر حقوقی سازمان ملل متحد، فصلنامه‌ی حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۰، شماره ۱، بهار ۱۳۸۹

عسگر خانی، ابو محمد و منصوری مقدم، جهانشیر، (۱۳۸۹)، همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه سازه انگارانه الکساندر ونت، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۹

عسگری، نصرالله، (۱۳۹۶)، پایان‌نامه: کنفرانس اقلیمی پاریس (۲۰۱۵) و تأثیر آن بر همکاری‌های سیاسی بین‌المللی، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی: دانشکده حقوق و علوم سیاسی

فرمانفرمایان، فاطمه و کریمی، احمد، (۱۳۵۳)، توسعه‌ی اقتصادی و مسائل زیست‌محیطی، تهران: سازمان حفاظت محیط‌زیست

گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۴)، سیاست‌های مقابله با تغییرات آب‌وهوا، ترجمه: صادق صالحی و شعبان محمدی، تهران: نشر آگه

نیل والتز، کنت، (۱۳۹۲)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه: غلامعلی چگنی زاده و داریوش یوسفی، تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه

ویلیامز، فیل، (۱۳۸۲)، ظرفیت همکاری ایالات متحده و روسیه در جهان در حال توسعه) از کتب تعارضات منطقه‌ای، جیمز گودبای، مترجم: محمدرضا سعیدآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

Bodansky, Daniel, (2016), The Paris Climat Cheng Agreement: a New Hope, American Journal of International Law, vol. 110, May 17,2016

Campbell, Kurt M, (2009) Climatic Cataclysm: The Foreign Policy and National Security Implications of Climat change, Washington DC: Brookings Institution Press.

-
- De ville,Geraud(2008), climate change-bad news for environmental security,environmental law review, vol10:2008
- Emissions gap report of united nations environment programe,nevember 2018
- Graeger,Nina, (1996),environmental security?journal of peace research,vol.33,no1
- Guzzini, Stefano, (2015). A dual history of 'securitisation', DIIS WORKING PAPER 2015: 02
- H.ali,saleem,environment planning and cooperative behavior; catalyzing sustainable consensus, journal of planning education and research,vol23
- O' Neill, kate, (2009),The Environment and International Relations, Oxford: Oxford University press.
- R.Allenby,braden, (2000),environmental security concept and implementation, international political science reviw: vol.21,no1
- Stritzel, Holger, (2007), Towards a Theory of Securitization: Copenhagen and Beyond, European Journal of International Relations: vol 13
- Tennberg, Monica, (1995),risky business: defining the concept of environmental security,cooperation and conflict,vol.30,no3